فقه: زکات، جلسه 66: دوشنبه 27/10/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک بحثی بود در مورد این‌که از روایاتی که از ادله‌ای که استفاده می‌شود که در غلات زکات هست، در مواشی زکات هست، در نقدین زکات هست، این روایات را با روایتی که لیس فی مال الیتیم زکاةٌ چگونه باید ببینیم؟ بین لیس فی مال الیتیم زکاةٌ با فی الغلات زکاةٌ عموم و خصوص من وجه هست، بنابراین ممکن است ما بگوییم که این عموم و خصوص من وجه بودن باعث می‌شود که ما، اینها تعارض می‌کنند. خب آقایان تعبیر می‌فرمایند که این روایت‌هایی که هر کدام در یک صنف خاصی زکات را واجب می‌کند، این مجموعۀ روایات به منزلۀ یک روایت واحد تلقی می‌شود کأنّ لیس فی الاصناف تسعة زکاةٌ، این را با لیس فی مال الیتیم زکاةٌ وقتی بسنجیم، رابطه‌شان عموم و خصوص مطلق می‌شود. چون لیس فی مال الیتیم زکاةٌ مراد آن مال‌هایی هست که اگر یتیم نبودند زکات درش واجب بود، یعنی همان اصناف تسعة. پس بنابراین نتیجه این می‌شود که رابطۀ اینها عموم و خصوص مطلق هست و یتیم را باید از تحتش خارج کنیم، ادلۀ ثبوت زکات.

خب این یک پاسخ.

یک پاسخ دیگری اینجا مرحوم آقای خویی مطرح فرمودند، گفتند که اگر این مطلب را نپذیریم لیس فی مال الیتیم زکاةٌ به لسان حکومت هست و چون لسان حکومت هست حاکم بر محکوم مقدم است و نسبت‌سنجی بین حاکم و محکوم نمی‌شود. خب اینجا اصل این کلام حکومت، قبل از آقای خویی در کلام مرحوم حاج آقا رضا همدانی هم هست که آقای منتظری وارد همان کلام حاج آقا رضا شدند و خواستند بگویند که اینجا نه حکومت درست نیست، که عرض کردم حکومتی که آقای منتظری اینها تفسیر می‌کنند غیر از تفسیری هست که حاج آقا رضا و اینها می‌کنند و نباید روی مبنای غیر از حاج آقا رضا یا غیر از مبنای آقای خویی اشکال را طرح کرد. خب اما اصل مطلب این هست که یک بیانی مرحوم آقای، حالا با پذیرش این مبانی که حاکم و محکوم نسبت‌سنجی نمی‌شود بینشان، خب این خودش یک بحثی دارد من نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم که وجه این‌که بین حاکم و محکوم نسبت‌سنجی نمی‌شود آیا همه جا هست، همه جا نیست چجوری است، آنها بحث‌هایش در بحث تعادل و تراجیح است. حالا با پذیرش این مبانی یک نکته‌ای مرحوم آقای آخوند در حاشیۀ رسائل بهش متذکر شدند، آن این است که حاکم دو تا ظهور دارد. یک ظهور در اصل الحکومت است، این ظهور در اصل حکومت باید، یعنی گاهی اوقات ظهور در اصل حکومت طرف تعارض قرار می‌گیرد. اگر حاکم بودن حاکم مسلّم بشود دیگر نسبت‌سنجی نمی‌شود. گاهی اوقات ما به قرینه‌های خاصی حاکم بودن حاکم را ازش رفع ید می‌کنیم، چون حکومت دلیل که آن جنبۀ نظارتی‌اش است بالظهور هست، نه بالنصوصیت. این بیان در حاشیۀ رسائل مرحوم آخوند هست، بیان مهمی هم هست که بعداً در کلمات کم‌تر مورد توجه قرار گرفته. با توجه به این نکته من این مطلب را عرض کنم، این لیس فی مال الیتیم زکاةٌ این ناظر به این است که یک زکاتی در مال بزرگ‌ترها، بالغ‌ها هست، می‌گوید آن زکاتی که در مال بالغ‌ها هست آن در مال یتیم نیست. در این‌که ناظر به یک حکم زکاتی که در رتبۀ سابق جعل شده می‌گوید آن حکم زکاتی که در رتبۀ سابق جعل شده در مورد مال یتیم نیست. این درست است. یعنی اصل نظارت داشتن به دلیل دیگر این مطلبش صحیح است. ولی بحث این است نظارت به کدام یک از این ادله دارد؟ ما در واقع ۳ تا دلیل داریم، فی الغلات الزکاة، فی المواشی الزکاة، فی النقدین الزکاة. آیا ناظر به هر ۳ این ادله است؟ یا ناظر به یکی از اینهاست دون دیگری؟ یک موقعی ما می‌گوییم که این مقداری که مسلم هست نظارتش، نظارتش به آن دلیل فی النقدین الزکاة هست. به دلیل آن قرینۀ خارجیه‌ای که ما می‌دانیم که از روایات هم استفاده می‌شود، از اجماع هم استفاده می‌شود که در نقدین اطفال زکات نیست. پس بنابراین نسبت به فی النقدین الزکاة آن مسلماً به آن ناظر هست، نمی‌خواهد زکات در نقدین را در حق صبی هم جاری بداند. خب ممکن است ما بگوییم این‌که مسلم ناظر به فی النقدین الزکاة هست، نسبت به دیگران خیلی ظهوری ندارد، پس بنابراین اصل حاکم بودن دلیل نسبت به فی الغلاة الزکاة و نظارتش مسلم نیست. اوّل باید ثابت کنید نظارت را، بعد. خب ممکن است شما بگویید که مجرد این‌که ما مسلم می‌دانیم که در نقدین اطفال زکات نیست، این باعث نمی‌شود که این نظارتی که در لیس فی مال الیتیم زکاةٌ انصراف پیدا کند به نظارت آن دلیل فی النقدین زکاةٌ. بلکه این در واقع باز اگر بخواهیم به یک دلیل دون دلیل دیگری ناظرش بدانیم کأنّ یک نوع ترجیح بلا مرجح و امثال اینها است. باید خود لیس فی مال الیتیم زکاةٌ درش یک ظهور خاصی داشته باشد برای این‌که به یک زکات خاصی ناظر هست. خب حالا اگر به فرض این مطلب را ما بپذیریم که البته یک مقدمۀ دیگری اینجا هم هست که ما البته از اوّل باید این مقدمه را مفروغ عنه می‌گرفتیم که لیس فی مال الیتیم زکاةٌ اطلاق دارد، هم در مورد مواشی و غلات و نقدین و همۀ اینها اطلاق دارد که ما حالا با این پیش فرض که اطلاق دارد داریم بحث را پیش می‌بریم. اگر اطلاق نداشته باشد از اوّل بگوییم مثلاً مال خصوص نقدین هست که خب اصلاً این بحث‌ها پیش نمی‌آید. با این پیش فرض که لیس فی مال الیتیم زکاةٌ اطلاق دارد ما می‌توانیم بگوییم این اطلاق ممکن است کسی بگوید که این اطلاق مجرد این‌که ما مسلم می‌دانیم که فی النقدین الزکاة تخصیص خورده، و به وسیلۀ لیس فی مال الیتیم زکاةٌ وجوب زکات در نقدین نسبت به یتیم از بین رفته این باعث نمی‌شود که لیس فی مال الیتیم زکاةٌ اختصاص پیدا کند به خصوص این روایت. معنایش چی است؟ معنایش این است که آن سه تا روایت باید به منزلۀ یک روایت واحد گرفت. این‌که ما می‌گوییم نظارت نباید به خصوص آن روایت فی النقدین الزکاة باشد می‌خواهیم بگوییم بین اینها فرق نیست، وقتی فرق نیست همۀ اینها در رتبۀ واحد هستند. معنایی که در رتبۀ واحد هستند این بازگشت می‌کند به همان مطلبی که این ۳ تا دلیل به منزلۀ دلیل واحد هستند. نکته‌ای که این ۳ دلیل را به منزلۀ دلیل واحد می‌کند این است، ترجیح بلا مرجح است که یک دلیل را ما بگوییم لیس فی مال الیتیم زکاةٌ به آن ناظر است دون، او را به تنهایی بسنجیم. مرحوم آقای حکیم هم در تقریبی که می‌کنند به این مطلب اشاره می‌کنند، این‌که ما بگوییم لیس فی مال الیتیم ناظر به یکی از این ادله درست نیست، اینها چون نسبت لیس فی مال الیتیم با تک تک فی الغلات زکاةٌ، فی المواشی زکاةٌ، فی النقدین زکاةٌ، نسبت واحده هست، این نسبت باعث می‌شود کل آنها به منزلۀ دلیل واحد تلقی کنند. اگر این نکته را ما رعایتش کنیم نسبت تغییر می‌کند. یعنی نسبت می‌شود عموم و خصوص مطلق. دیگر نیازی به بحث حکومت نداریم. یعنی اگر بخواهیم ما حکومت لیس فی مال الیتیم زکاةٌ را بر فی الغلاة زکاةٌ را اثبات کنیم در مرتبۀ سابقش باید بگوییم که این دلیل ناظر به یک حکم خاص نیست، به هر ۳ اینها ناظر است. وقتی به هر ۳ اینها ناظر هست مجموع را باید به منزلۀ دلیل واحد بگیریم. مزبور را به منزلۀ دلیل واحد که گرفتیم نسبت می‌شود عموم و خصوص من وجه. یعنی اگر بخواهیم اثبات نظارت لیس فی مال الیتیم زکاةٌ را بر فی الغلاة زکاةٌ را بکنیم یک مقدمه‌ای لازم هست که آن مقدمه باعث می‌شود که دیگر نیازی به بیان حکومت نداشته باشیم. اگر آن مقدمه نتواند تمام بشود، بگوییم اینها هر کدام جداگانه است، ممکن است به این ناظر باشد، ممکن است به این ناظر باشد، ممکن است به این ناظر باشد. اصل نظارت بر فی الغلاة زکاةٌ زیر سؤال می‌رود. اگر گفتیم نه، دلیلی نداریم که به یکی از اینها ناظر باشد دون دیگری، باید به همۀ اینها ناظر باشد معنایش این است که همۀ اینها به منزلۀ دلیل واحد هستند. همۀ اینها به منزلۀ دلیل واحد که شدند نسبت می‌شود عموم و خصوص مطلق. پس بنابراین این‌که ما فرض کنیم که نسبت هنوز عموم و خصوص من وجه است، فرع این است که اینها جداجدا در نظر بگیریم. اگر اینها را جدا جدا در نظر گرفتیم حکومت هم زیر سؤال می‌رود. حکومت داشتن لیس فی مال الیتیم زکاةٌ به خصوص روایتی که می‌گوید فی الغلاة زکاةٌ فرع این است که ما ۳ تا روایت را به منزلۀ روایت واحد بگیریم. ۳ تا روایت هم به منزلۀ روایت واحده گرفتیم دیگر نسبتش عموم و خصوص مطلق است دیگر، نیازی به فرع حکومت نداریم. بنابراین این‌که ما بخواهیم از قاعدۀ این‌که بین حاکم و محکوم نسبت‌سنجی نمی‌شود استفاده کنیم این فرع یک مقدمه‌ای هست که خاصیت این قاعده را از بین می‌برد. این اشکال ما به این مطلب هست. البته اصل مطلب درست است من قبول دارم که آن عرض کردیم که این ۳ تا را باید به منزلۀ دلیل واحد در نظر گرفت و مجرد این‌که ما خارجاً می‌دانیم که در نقدین یتیم زکات هست این باعث نمی‌شود که بگوییم نسبت به فی النقدین زکاةٌ فقط ناظر هست، به چیزهای دیگر ناظر نیست. آن قدر متیقن است که، یک قدر متیقن خارجی هست، این قدر متیقن خارجی باعث نمی‌شود که لیس فی مال الیتیم زکاةٌ را منحصر کند در خصوص نقدین. البته این نکته را هم ضمیمه بکنم، آقای منتظری یک مطلبی دارند، می‌گویند سابقاً ما به این مطلق قائل بودیم، ولی بعداً می‌گویند ما از این برگشتیم، حالا البته برگشتند، ولی همان بیان سابقشان را من می‌خواهم یک کمی. ایشان می‌گویند ما سابقاً به نظرمان می‌رسید که کلمۀ مال اختصاص دارد به نقدین.

بعد تعبیرشان این هست که تقریب این‌که به نقدین اختصاص دارد را با این بیان دارند که: «يحتمل أن يراد بالمال في تلك الروايات النقدان» یعنی روایت‌هایی که لیس فی مال الیتیم زکاةٌ را گفته.

«لكونهما الملاك و المعيار في المالية حتى في الأشياء الأخر و قد مرّ عن ابن الأثير ان المال في الأصل ما يملك من الذهب و الفضة»

این را چند بار هم ایشان تکرار کرده که در واقع چون ملاک و معیار در مالیت نقدان هستند، احتمال دارد این نقدان، مال منحصر در نقدان باشد. عرض من این است که حالا چون ملاک، اوّلاً معنای این‌که ملاک و معیار در مالیت نقدان است یعنی چی؟ ملاک نقدان است یعنی اندازه‌گیری مالیت به وسیلۀ نقدان هست. اندازه‌گیری. مجرد یک چیزی به وسیلۀ او اندازه‌گیری می‌شود آن شیء را به آن منحصر نمی‌کند. فرض کنید ما برای این‌که، فرض کنید طول را اندازه‌گیری کنیم. متر ملاک است. یک متر. حالا طول فقط در متر است؟ آن چون وسیلۀ اندازه‌گیری شیء آن شیء را در آن منحصر می‌کند، کیلو را، وزن را که ما می‌خواهیم در نظر بگیریم به وسیلۀ کیلو در نظر می‌گیریم، چند کیلو است. حالا آن حتماً باید آن را ملاک قرار بدهیم؟ این چه چیزی دارد؟ چون به وسیلۀ این‌که چند نقدین هست؟ مثلاً چند درهم هست. همۀ اشیاء را، خانه را با درهم اندازه‌گیری می‌کنیم، یا با دینار اندازه‌گیری می‌کنیم. مجرد این‌که وسیلۀ اندازه‌گیری مالیت اشیاء درهم و دینار هست، آن چه ارتباطی با این دارد که مال اختصاص دارد به درهم و دینار؟ اصلاً این چه تقریبی است؟ این یک نکته.

آن ادامه‌اش هم ایشان تعبیر می‌کند که «و قد مرّ عن ابن الأثير ان المال في الأصل ما يملك من الذهب و الفضة».

حالا فرض کنیم مراد از اصل این، حالا ما گفتیم که مراد از این اصل این است که در اصل لغت، یعنی قبل از پیغمبر و اینها، نه زمان پیغمبر. زمان پیغمبر اینها مال به معنای عام به کار می‌رفته. اصل مراد آن نیست که در زمان پیغمبر مال اختصاص داشته به ذهب و فضه. حالا بگذریم از آن اشکالی که ما قبلاً مطرح می‌کردیم.

«المال في الأصل ما يملك من الذهب و الفضة»، نه خصوص نقدان. آن نقدان درهم و دینار است، هیچ وقت در عبارت چیز همین نیست که مال خصوص ذهب و فضه باشد. ما البته عبارت‌هایی از بعضی چیزهای دیگر آوردیم که مال در بعضی از اصطلاحات به معنای خصوص درهم و دینار هم اطلاق شده، آن هم به نظرم، عبارت‌هایش را برای مال و اینها آوردم. این عبارت ربطی به بحث ندارد. ما آن که می‌خواهیم اینجا نتیجه بگیریم به نقدان است، نه مطلق ذهب و فضه. اگر هم باشد این عبارت ابن اثیر ربطی به این بحث ندارد. حداکثر این‌که اختصاص به ذهب و فضه دارد نه اختصاص داشته باشد به نقدان که مورد بحث ما این هست. این است که این ملاک در بحث نیست.

شاگرد: نقدان یعنی حتماً باید مسکوک باشد؟

استاد: نقدان بله. نقد یعنی مسکوک دیگر. نقد یعنی آن چیزی که مسکوک است یعنی نقد.

شاگرد: و معیار ارزش هم فقط مسکوک است؟

استاد: و معیار ارزش و اندازه‌گیری هم مسکوک است. یعنی چند درهم است، می‌گوید این خانه چند درهم می‌ارزد؟ چند دینار می‌ارزد؟ آن که ملاک اندازه‌گیری هست در درهم و دینار است نه ذهب و فضه. ذهب و فضه که ملاک. عرض کردم نه نفس ملاک ارزش‌گذاری بودن، یعنی اندازه‌گیری، آن باعث حصر نمی‌شود اوّلاً، باعث حصر هم بشود حصر در نقدین، آن ربطی به عبارت ابن اثیر ندارد. عبارت ابن اثیر یک عبارت چیز دیگر است، به نظرم داشتم، الآن یادم رفته آن عبارت‌های مال را که چیز همراهم نیست که مراجعه کنم. به نظرم از بعضی از کلمات ما داشتیم که در بعضی اطلاقات مال بر خصوص مسکوکات و امثال اینها اطلاق شده ولی آن ربطی به عبارت ابن اثیر ندارد. البته آن یک چیزهای دیگر است که آنها را باید با همدیگر تفکیک کرد.

شاگرد: درهم و دینار را هم بعضی‌ها گفتند یک واحد وزن بوده. وزن خاصی از نقره و یک وزن خاصی از طلا.

استاد: حالا آنها یک بحث‌های دیگر است. آنها یک بحث‌های دیگر هست من آن بحث‌هایش را. درهم و دینار مشترک لفظی است. یک واحد اندازه‌گیری وزن داشتیم به نام درهم، یک سکه داریم به نام درهم. اینها با هم فرق دارد. و اینها یک نکته‌ای هست که اصلاً چیز این را، من اوّلین بار در کتاب والتر هینس این مطلب را دیدم. یک کتابی هست که دکتر غلامرضا ورهرام ترجمه کرده به نام اوزان و مقادیر در اسلام به نظرم. یا اوزان و پیمان‌ها. که من در این رسالۀ حاج آقا یک حاشیه‌ای هست من بعضی جاها به این کتاب والتر هینس آدرس دادم. آنها اسمش آنجا در رسالۀ حاج آقا می‌توانید ببینید. الآن اسم کاملش را شاید دقیق نتوانم بگویم. آنجا ایشان همین را دارد، می‌گوید درهم و دینار مشترک لفظی است. یک درهم و دینار داریم به مسکوک می‌گویند، یک درهم و دینار هست واحد وزن بوده. این درهم را به خاطر مشابهت با آن درهم به کلمۀ درهم اطلاق می‌کند، کلمۀ تُن. تُن اصلش یک ماهی خاصی است که خیلی بزرگ بوده ماهی تُن. بعد چون این ماهی تُن مثلاً ماهی‌های تُن به اندازۀ هزار کیلو و امثال اینها بودند یک واحد وزنی به نام تُن اطلاق شده که هزار کیلو است. دیگر این هزار کیلو با آن فرق دارد. یعنی کلمۀ تُن هم به واحد وزن اطلاق می‌شود هم به آن ماهی‌یه. اینها را گاهی قاتی کردند. بعضی محاسباتی که هست این درهم یک معنا دارد، آن واحد وزن یک معنای دیگری. خدا رحمت کند مرحوم سردار کابلی در محاسباتش بین این دو تا اصطلاح خلط کرده، ایشان برای این‌که درهمی که رطل و امثال اینها و کر ملاک محاسبه‌اش است آن درهم را همین درهم مسکوک گرفته، یک تکه را گرفته اندازه گرفته براساس آن، آن درهم که ملاک به اصطلاح اندازه‌گیری رطل و امثال اینها بوده براساس آن دنبال کرده. در حالی که آن دیناری که، درهمی که ملاک اندازه‌گیری رطل است واحد وزن است، نه اینها. اینها چون نزدیک هم بودند. یک ذره نزدیک هم بودند این را به نام آن نامیده شده و الا درهم دو تا اصطلاح دارد اینها را اصلاً نباید با هم قاتی کرد. حالا یک بحث مفصلی هست من حالا نمی‌خواهم وارد آن بحثش بشوم. ولی آن که واحد اندازه‌گیری، آن که مدار اندازه‌گیری هست آن درهم وزنی نیست. این درهمی که به معنای مسکوک است، یعنی وقتی می‌خواهند این خانه را اندازه‌گیری کنند قیمتش را اندازه کنند می‌گویند چند درهم می‌ارزد، چند دینار می‌ارزد. الآن هم مثلاً خانه را می‌خواهند قیمت بگذارند می‌گویند چند تومان، آن واحد پولی کشور را اندازه‌گیری می‌کردند. آن واحد پولی درهم و دینار بود که البته ظاهراً آن هم که اصل بوده درهم بوده، و دینار هم براساس درهم اندازه‌گیری می‌شده. آن هم حالا یک بحثی که کدام یک از اینها اصل است و دیگری براساس آن ادله، که ظاهراً درهم اصل بوده و دینار را هم براساس درهم اندازه‌گیری می‌کردند. مثلاً می‌گفتند دینار امثال گران شده، ۱۶ درهم است. دینار چیز اوّلیه‌اش ۱۰ درهم است. ولی گاهی اوقات دینار قیمتش پایین می‌آمده، تا ۸ درهم در نقل‌های تاریخی هست، گاهی اوقات بالا می‌رفته تا ۱۶ درهم امثال اینها. ظاهراً آن چیزی که مدار اصلی اندازه‌گیری بوده درهم بوده، دینار را هم براساس درهم اندازه‌گیری می‌کردند. حالا آن خودش یک بحث چیزی هم دارد، می‌خواستم این را هم بگویم که مدار اندازه‌گیری هم هر دویش نبوده، درهم بوده. دینار هم براساس درهم اندازه‌گیری می‌کردند.

البته یک چیز دیگر هم هست، بعضی‌ها هم می‌گویند که واحد اندازه‌گیری اشیاء صغیر با درهم بوده، اشیاء کبیر با دینار بوده. وقتی اندازه‌گیری، مثلاً فرض کنید خانه را می‌خواستند اندازه‌گیری کنند که چیز بوده چند درهم نمی‌گفتند، و به دینار اندازه‌گیری می‌کردند ولی مثلاً گوسفند و آن چیزهایی که خرد بوده و امثال اینها این هم یک حرفی. به هر حال من غرضم این است، این‌که واحد اندازه‌گیری و مدار اندازه‌گیری به چه چیزی هست علاوه بر این‌که یک همچین بحث‌هایی در آن بحثش وجود دارد که خیلی بحث مفصلی است من نمی‌خواهم وارد آن بحث‌هایش بشوم، این اصلاً ربطی به این بحث ما ندارد که مال اختصاص داشته باشد. حالا ما چی چی این را اندازه‌گیری می‌کنیم آن باعث نمی‌شود که مال به آن اختصاص داشته باشد، کما این‌که همۀ واحدهایی که، یعنی چیزهایی که مقداری هستند، کَمْ‌ها، در تمام کمیت‌ها این‌که این کمیت را با چه چیزی اندازه‌گیری کنیم آن کمیت را به آن چیزی که با آن اندازه‌گیری می‌کنیم اختصاص نمی‌دهد و اینها اصلاً اصل تقریب، تقریب ناتمامی است.

حالا اینجا یک بحثی ما قبلاً کرده بودیم، فکر می‌کنم یک بار دیگر برگردیم این بحث را بکنیم که این بحث هم در کلام آقای روحانی وارد شده، هم در کلام آقای منتظری وارد شده، هم در کلام آسید محمد هاشمی وارد شده، آیۀ شریفۀ خذ من اموالهم صدقة هست. که آیا این خُذ من اموالهم صدقة، ادامۀ همین کلامی که گفتم آقای منتظری وارد بحث این شده که اصلاً خُذ من اموالهم صدقة آیا اطلاق دارد نسبت به اموال بچه‌ها یا اطلاق ندارد؟

ما قبلاً با یک تقریبی می‌خواستیم اطلاق در این اثبات، بگوییم اطلاق ندارد به خاطر تطهرهم و تزکیهم بها.

این تقریب را آقای روحانی و بعد از آن آقای هاشمی اشکال کردند. من می‌خواهم یک بار دیگر برگردم در مورد این آیه صحبت کنم، ما یک قدری آیه را بحثش را ناقص بحث کردیم، نیازمند به بحث کامل دارد. این آیه خود آیه را که در نظر بگیریم ابتداءً باید ببینیم مرجع ضمیر خذ من اموالهم صدقة چی است؟ عمدۀ یکی از نکات این هست. مفسرین نوعاً خُذ من اموالهم صدقة را یک معنایی می‌کنند، مرجع ضمیر «هُمْ» را یک ضمیری می‌گیرند که این مرجع ضمیر باعث می‌شود که اصلاً هیچ ارتباطی به صغیر نداشته باشد. حالا من یک بار دیگر آیه را می‌خوانم تا ببینیم این آیۀ شریفه آن تفسیری که مفسرین می‌کنند چه شکلی است؟ بعد روایات اهل بیت را هم من حالا آورده بودم که در این تفسیر نور الثقلین بعضی روایاتش را بخوانم، ولی نمی‌رسیم. این است که من حالا فقط اصل آیه را بخوانم.

و این آیۀ ۱۰۳ سورۀ توبه است. آیه می‌گوید و ممن، آیۀ قبلی‌اش ۱۰۱ این هست:

«**وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ اْلأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدينَةِ**»

بعضی از اعراب بادیه‌نشین‌هایی که شهرنشین نیستند اینها منافق هستند، اهل مدینه هم بعضی‌هایشان منافق هستند.

«**مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلى عَذابٍ عَظيمٍ (10۱)**»

خب یک عده منافق هستند.

«**وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ (102)**»

یک گروه دیگری هستند، «**اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا**»

این خذ من اموالهم را مفسرین نوعاً به این آخرون اعترفوا بذنوبهم برگرداندند. می‌گویند اصل نزول آیه هم این هست که یک عده‌ای بودند در جنگ بدر یا در جنگ، یک جنگ دیگری که اینها تخلف کردند، جنگ نیامدند و بعد از این‌که جنگ نیامدند بعد پشیمان شدند، قصۀ ابو لبابه و آن داستان در بعضی نقل‌ها هست. و یکی در جنگ بدر مطرح است، یکی جنگ. بنی قریضه. ؟؟؟ ۲۸:۵۶ تصحیح علی بن ابراهیم می‌گوید در بنی قریضه نازل شده، امثال اینها. که ابو لبابه هست. بعد می‌گوید که بعد از این‌که آن داستان ابو لبابه و خودش را به مسجد چیز کرد و بست آن داستان مفصلی که هست، ستون ابو لبابه که در مدینه هست، ستون توبه، مال آن داستان هست، می‌گوید بعد که آمد: «فجاء رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فقال يا أبا لبابة قد تاب اللّه عليك توبة لو ولدت من امك يومك هذا لكفاك، فقال: يا رسول اللّه أتصدق[[1]](#footnote-1) بمالي كله؟ قال: لا، قال: فبثلثيه؟ قال: لا، قال: فبنصفه؟ قال: لا، قال: فبثلثه؟ قال: نعم، فأنزل اللّه»

این نقلی که در تفسیر چیز هست این شکلی است.

بعد در نقلی که در عامه نقل شده، می‌گوید که: «وَ رُوِيَ أَنَّ الثَّلَاثَةَ الَّذِينَ خُلِّفُوا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ». این در چیزهای عامه غزوۀ تبوک بعضی‌ها دارند.

«لَمَّا نَزَلَ فِي حَقِّهِمْ وَ عَلَى الثَّلٰاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَالُوا خُذْ أَمْوَالَنَا صدقةً يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ تَصَدَّقْ بِهَا وَ طَهِّرْنَا مِنَ الذُّنُوبِ فَقَالَ علیه السلام مَا أُمِرْتُ أَنْ آخُذَ مِنْ أَمْوَالِكُمْ شَيْئاً فَنَزَلَ خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً فَأَخَذَ مِنْهُمُ الزَّكَاةَ الْمُقَرَّرَةَ شَرْعاً‌»

این اصل، طبق این نقل‌ها اصل تشریع زکات نیست. حالا به خصوص غزوۀ تبوک و غزوه‌های، زکات خیلی قبل از اینها نازل شده بوده. می‌گوید اینها بعد از این‌که این گناه را مرتکب شدند آمدند اموالشان را خدمت پیغمبر عرضه کردند گفتند یا رسول الله خب بیا اموال ما را بگیر و ما از این گناهی که مرتکب شدیم ما را نجات بده. می‌گوید من مأمور نیستم از شما زکات بگیرم، صدقه بگیرم. بعد این آیه نازل شد که از این گناهکارها زکات بگیر، خذ من اموالهم صدقةٌ، یعنی همان «**آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ**»، همان کسانی که به گناهان خودشان اعتراف کردند: «**خَلَطُوا عَمَلاً صالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا**» اینها آمدند از شما درخواست می‌کنند که صدقه ازشان بگیرید شما از آنها صدقه می‌گیرید. خب این بنابراین که، بنابر این گونه روایت.

یک روایت دیگری در روایت‌های ما داریم ازش استفاده می‌شود که این خُذ من اموالهم صدقة اصل تشریع زکات هست. این مربوط به اصل تشریع زکات هست، حالا این را ما فردا این را ملاحظه بفرمایید در همین نور الثقلین هست، جاهای دیگر هم نقل شده که به هر گونه این روایت را معنا کنید، هم روایت. یعنی خود آیۀ شریفه، محصّل عرضی که من دارم این است، آیۀ شریفه را فی نفسه نگاه کنیم این ازش در مورد صغار استفاده نمی‌شود، ظاهرش این است که به همان آخرون اعترفوا بذنوبهم برمی‌گردد. همین تفسیری که در کلمات چیزها وارد شده. اگر به روایات اهل بیت توجه بکنیم حالا یک روایتی هست برایتان می‌خوانم، آن هم ازش استفاده می‌شود مربوط به بزرگ‌ترهاست.

آقای منتظری یک تعبیری دارد، می‌گوید که و هذا لکن یرد فی المقام اوّلاً عدم ثبوت العموم فانّ قوله خذ من اموالهم صدقة محمود بما ورد فی تفسیر فی الروایة الکثیرة من رسول الله، بعد یک چیزهایی آورده. من به نظرم خیلی تقریب را ایشان بد کرده. عمدۀ قضیه این هست که نکات در آن روایت، روایتی که ذیل این وجود دارد، می‌گوید زکّوا اموالکم تقبل صلاتکم. این روایت مخاطبش که چیز هست و عبارت‌هایی دارد حالا من فردا این عبارت‌هایش را می‌خوانم. عبارت‌هایی در این روایت دارد که روشن هست که مخاطب کبار هستند، در مورد صغار نیست. در مورد صغار نیست و این‌که حالا من بعداً این روایت را می‌خوانم، یک توضیح هم در بعضی از چیزها بدهم، فردا اینها بماند، در مورد اینها توضیح خواهیم داد. این است که توضیحاتی، متأسفانه یکی از مشکلاتی که ما در فقه‌مان داریم این مشکل هست که نه به کلمات مفسرین درست مراجعه می‌شود، نه به روایت اهل بیت که در ضمنش هست درست مراجعه می‌شود. اگر به روایت اهل، هر دوی این چیزها لازم است. هم مراجعه به کلمات مفسرین لازم هست، کلمات مفسرین البته اعتبار تعبدی ندارد، ولی در این‌که ما را راهنمایی کند که ظهور آیه را ما بخواهیم بفهمیم و اینها، آن هم مفید است، ولی مهم‌تر از کلمات مفسرین روایاتی که در ذیل آیات وارد شده، آن خیلی مهم است. اگر آن روایاتی که در ذیل آیات مراجعه شده مراجعه بشود خیلی وقت‌ها بعضی بحث‌های فقهی یک مسیر دیگری طی می‌کند. من حالا اتفاقاً یک نشست علمی از ما درخواست کردند من گفتم که ما همین بحث را دنبال کنیم که نقش روایات در تفسیر آیات الاحکام،این را یک مقدار می‌خواهم رویش بیشتر تکیه کنم و بعضی نکاتی که در مورد این بحث هست رویش تأکید بکنم. حالا ببینیم بحث را چجوری از آب در می‌آوریم. ولی حالا ما فردا ان شاء الله در مورد همین روایت‌هایی که در ذیل این آیه هست بهش خواهیم پرداخت.

شاگرد: روایت مفسرین در فهم روایات هم تأثیر دارد؟

استاد: بله هر دویش بله. این یعنی مراجعۀ به کلمات مفسرین خیلی خوب است ولی نه به عنوان یک حجیت تعبدیه. یک چیزهایی گاهی اوقات پراندند که نمی‌دانم این شرح نزول‌ها، حالا بحث‌هایش را یک موقع من مفصل‌تر در همان جلسه هم طرح بکنم، که یکی از بحث‌های مهم در چیزها این هست که شأن نزول آیات را ما چجوری می‌توانیم به دست بیاوریم؟ اگر همۀ مفسرین اتفاق نظر بر یک شأن نزول داشته باشند، روایات اهل بیت هم چیزی بر خلافش وارد نشده انسان اطمینان پیدا می‌کند به این‌که این آیۀ شأن نزولش این است. و الا جایی که اختلاف داشته باشند یا روایات اهل بیت بر خلاف آن باشد ما هیچ دلیل بر آن. ما مراجعه به تفاسیر عامه و مطلقا تفاسیر برای این‌که هیچ یک از اینها بی نیاز کنندۀ ما از روایات اهل بیت نیست، محور اصلی روایات اهل بیت هست، هر چیزی که بر خلاف آن بود کنار می‌گذاریم، اگر از روایت اهل بیت چیزی در نیامد، مفسرین هم در شأن نزول آیه اتفاق نظر داشتند، آن خب این مجموعه ازش استفاده می‌شود که شأن نزول آیه همینجور بوده است که مفسرین بیان کردند. حالا این بحث را فردا ان شاء الله

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. عبارت در «التعلیقات علی الشرایع» در نسخه نرم افزار جامع فقه ۲.۵: «فأتصدق» [↑](#footnote-ref-1)